**باسمه تعالی**

خارج اصول

۱۳/۱۲/۹۲ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**مجاز مشهور**

خب در جلسه قبل به تناسب یک جمله‌ای در مورد مجاز مشهور عرض کردم بد نیست یک توضیحی در مورد این قاعده المجاز المشهور اولی من الحقیقة عرض کنم که در این بحث هم مفید هست. ببینید اول این مطلب مطرح بشود که در چه مرحله‌ای مجاز مشهور مجاز است ولی چطور می‌شود در یک مرحله‌ای تبدیل می‌شود به حقیقت پاسخ مطلب این هست که ما گفتیم بین مجاز و حقیقت یکسری فرقهایی هست مجاز برای افاده معنی نیاز به قرینه دارد حقیقت نیاز ندارد مجاز با ادعا و تأوّل همراه است حقیقت همراه نیست دلالت لفظ بر معنای مجازی در طول معنای حقیقی است ولی در معنای حقیقی این طور نیست مجاز در جایی به کار می‌رود که غرض متکلّم افاده اصل معنی بدون تزیین و آرایش در جایی که غرض متکلّم افاده اصل معنی بدون تزیین و آرایش باشد در اینجا مجاز به کار نمی‌رود ولی حقیقت در تمام مقامات به کار می‌رود خب این طور خصوصیاتی که برای مجاز هست مجاز مشهور تا وقتی که این خصوصیات را دارا باشد مجاز هست و جایی تبدیل به وضع تعیّنی می‌شود که کثرت استعمال به حدّی برسد که این ویژگی‌ها از آن سلب بشود خب این سؤال مطرح هست که اصلاً این قانونی که می‌گویند مجاز مشهور از حقیقت اولی هست این موردش کجاست؟ چون اگر قرینه وجود داشته باشد خب باید حمل بر معنای مجازی کرد دیگر قرینه وجود نداشته باشد معنای مجازی که صحیح نیست باید حمل بر حقیقت کرد این جایش ... همچنین سایر خصوصیات یعنی آن خصوصیات اگر وجود داشته باشد خصوصیت مصححه مجاز خب حمل بر مجاز می‌شود آن خصوصیت مصححه وجود نداشته باشد حمل بر حقیقت می‌شود پاسخ مطلب این است که در واقع محل کلام جایی هست که یک محتمل القرینیة‌ای وجود دارد یک چیزی که مصحح

مجاز هست وجود دارد ولی ما نمی‌دانیم به این مصحح اعتماد شده است؟ در مورد مثلاً قرینه مجرد وجود قرینه، مجرد وجود مصحح التجوّز کافی نیست برای اثبات تجوّز. ما یک لفظی داریم که احتمال دارد که به او متکلّم اعتماد کرده باشد در افاده معنی، شاید هم اعتماد نکرد باشد در اینجا. یا نسبت به سایر ویژگی‌های مجاز در جایی که ما شک داریم که آیا متکلّم ادعا و تأوّل کرده یا نکرده چون خیلی وقتها اصل معنی را آدم درک می‌کند ولی ویژگی‌های معنی را درک نمی‌کند این طور نیست که در همه موارد یا اصلاً معنی را نباید درک کند یا اگر درک می‌کند با همه خصوصیات درک بکند نه در این جور جاها کسانی که مدعی هستند مجاز مشهور اولی هست از حقیقت این را می‌گویند، می‌گویند شهرت مجاز سبب می‌شود که آن شیئی که محتمل القرینیة باشد آن قرینیتش بالفعل، یعنی ظهور پیدا کند در فعلیت قرینیت یا مثلاً در جایی که شک داریم که آیا متکلّم تأوّلی به کار برده عنایتی به کار برد؟ شهرت مجاز باعث می‌شود که به خاطر اینکه غالباً تأوّل در این لفظ به کار برده می‌شود ما در اینجا هم می‌گوییم تأوّل به کار برده می‌شود به جهت اینکه الظنّ یلحق الشیء بالاعم الاغلب مثلاً یا سایر خصوصیاتی که برای مجاز هست در واقع مورد بحث جایی هست که شک داریم که آن ویژگی مجاز وجود دارد یا وجود ندارد این تقسیمی که شما کردید که یا قرینه هست یا قرینه نیست نسبت به واقع است ولی ما ممکن است بگوییم ما شک داریم که قرینه وجود دارد یا قرینه وجود ندارد مجرد وجود محتمل القرینیة کافی نیست برای فعلیت قرینیت پس ما در واقع شک داریم که آن خصوصیات مجاز در اینجا هست یا نیست آنها می‌گویند اصل این هست که ما بگوییم آن خصوصیات وجود دارد به قاعده المجاز المشهور خیرٌ من الحقیقة در واقع به جهت آن غلبه و شهرتی که در مورد مجاز وجود دارد کلام را منصرف می‌کند یعنی به آن ظهور می‌دهد در این که آن ویژگی مجاز موجود بوده یعنی اگر قرینه‌ای مجاز می‌خواهد آن قرینه هست تأویل هست نمی‌دانم ما شک داریم که متکلّم غرضش تعلق گرفته به کلام با آرایش یا به اصل افاده معنی تعلق گرفته ما می‌گوییم اینجا هم غرض تعلق گرفته به اینکه معنی را با آرایش و با خصوصیت بیان کند نمی‌دانیم اراده معنی کرده

مستقلاً یا به تبع اراده معنای دیگر. این را حمل می‌کنیم به اینکه اراده کرده است به تبع معنای دیگر و سایر خصوصیات و امثال اینها پس بنابراین قاعده، قاعده معقولی هست حالا آیا صحیح هست یا صحیح نیست؟ آن بستگی دارد که ما چقدر این مجاز مشهور ... آیا ظنّ کافی هست برای اینکه یک ظهوری بدهد یا کافی نیست آن دیگر حالا مراحل دیگری

پرسش: یعنی مجاز مشهور نیاز به قرینه ندارد؟ پاسخ: نیاز دارد مجاز مشهور نیاز دارد در واقع اصل این هست که این قرینه موجود باشد یعنی جایی که شک بکنیم. اگر نیاز به قرینه نداشته باشد مجاز مشهور نیست دیگر این منقول بالوضع التعیّنی است

پرسش: یعنی آن شهرت ما را بی‌نیاز از قرینه نمی‌کند؟ پاسخ: نه! اگر بی‌نیاز کند که دیگر قرینه نیست

پرسش: خب اگر بی‌نیاز هم نکند یعنی نباشد آن وقت چه فرقی با غیر مشهور است؟ پاسخ: خب همین را دارم توضیح می‌دهم می‌گویند نیازمند قرینه هست ولی خود شهرت باعث می‌شود که در جایی که شک بکنیم که قرینه هست یا قرینه نیست بگوییم قرینه وجود دارد یعنی شک بدوی در وجود القرینة را تبدیل می‌کند که نه قرینه هست یا در جایی که یک لفظی وجود دارد که محتمل القرینیة هست ما نمی‌دانیم بالفعل این قرینه بوده یا نبوده آن را می‌گوید بالفعل است یعنی شک در وجود القرینه یا قرینیة الموجود را بر طرف می‌کند ما کشف می‌کنیم که قرینه هست این کلیت بحث مجاز مشهور است که به نظر می‌رسد.

خب برگردیم به بحثی که داشتیم دنبال می‌کردیم بحث کلی ما در این هست که یکسری اموری غیر از وضع وجود دارد این امور هم دخالت دارد در افاده معنی از باب مجاز هم نیست سنخه‌اش، سنخه مجاز نیست خیلی وقتها توجه به این نکات باعث می‌شود که ما هر چیزی را که از جمله بفهمیم آن را به وضع نسبت ندهیم چون واقعش این است که اگر ما مستعمل‌فیه را درک بکنیم ببینیم معنای این واژه این هست که من غیر تأوّلٍ این معنی از این واژه استفاده می‌شود خب وضع را به راحتی می‌شود تشخیص داد ولی خیلی وقتها از کل جمله ما یک معنایی را

درک می‌کنیم اما اینکه دالّ بر این نکته چیست را به راحتی نمی‌‌توانیم تشخیص بدهیم ما در واقع می‌خواهیم دالّ‌های دیگری که در شکل‌گیری دلالت لفظیه هست را بیان کنیم که اولاً هر مدلولی را به لفظ مورد نظر ما اسناد ندهیم ممکن است مدالیلی باشد که از باب تعدد دالّ و مدلول وابسته به یک دالّ دیگری باشند این نکته را ... چون گاهی اوقات غفلت از این نکات باعث می‌شود که به محض اینکه یک معنی را انسان بفهمد این را بگوید این معنی همان معنای وضعی کلام است و با او موضوع له را کشف کند این یک جهت است جهت دوم این است که ما می‌خواهیم تحلیل آن شیء را بکنیم آن نحوه دلالت آن دالّ را و این تحلیل مفید هست برای اینکه ما در مواردی که می‌خواهیم ببینیم نحوه دلالت چه شکلی هست اگر آن تحلیل صادق باشد خیلی وقتها این خودش کمک می‌کند برای اینکه ما بفهمیم که دلالت به آن نحوی هست که آن دالّ غیر وضعی او را اقتضاء می‌کند این هم دو نکته، نکته سوم اینکه جاهایی که ما بالأخره شک می‌کنیم که دالّ چی هست؟ آیا دالّ وضع هست یا دالّ یک شیء دیگری هست؟ یا به تعبیر دیگر نحوه دلالت وضعی است یا نحوه دلالت دیگر به شکل دیگری هست؟

پرسش: عقلی است پاسخ: حالا عقلی نه به آن شکل دیگری که هست مثلاً انصراف یک نکات دیگری که ما می‌خواهیم توضیح بدهیم این راهی که می‌تواند تشخیص بدهد که دلالت وضعی است یا دلالت به شکل دیگر هست آن راهها را بخواهیم ما معرفی کنیم که خب راه عامی وجود داشت که آن راه عام بحث این هست که آن خصوصیاتی که منشأ آن دلالت محتمله هست آن خصوصیاتی که احتمال دارد آن خصوصیات منشأ شده باشد یا احتمال دارد در زمینه آن خصوصیات آن دلالت شکل بگیرد آن خصوصیات را اگر ما حذف کنیم دیدیم باز دلالت موجود هست می‌فهمیم که ... یعنی اگر حذف کنیم دیدیم دلالت موجود نیست می‌فهمیم که دلالت وابسته به آن جهت خاصه نیست ولی اگر باز وجود داشته باشد باز ممکن است وضع باشد ممکن است وابسته به آن جهت باشد بعد در مورد بعضی از این وجوه یک نکات خاص دیگری هم وجود داشت که به بعضی‌هایش اشاره کردیم مثلاً در بحث مجاز در حذف عرض کردیم یکی از

نکاتی که بحث مجاز در حذف را اقتضاء می‌کند بحث اعراب هست اعراب اثر مجاز در حذف هست که این هم نحوه شناخت گاهی اوقات تقدیر لفظی و امثال اینهاست. این چکیده بحث از ابتدا یعنی اینکه از کجا ما رسیدیم به این بحث را فهرست‌وار عرض کردم.

پرسش: آخرش اینکه محتمل القرینیة را تا آنجایی باید بالا ببریم اینها را حذف کنیم تا اینکه احتمال وجود چیز این قدر ضعیف بشود که ... پاسخ: یعنی ما مجرد اینکه تمام محتمل القرینیة‌ها را آن ویژگی‌هایی که آن دلالت غیر وضعی می‌تواند به او مستند باشد اگر آنها را حذف کنیم هنوز دلالت موجود هست می‌تواند \_ تازه می‌تواند است \_ وابسته به آن دلالت غیر وضعی باشد می‌تواند وابسته به دلالت وضعی باشد ولی اگر نه آن حذف شد که خب طبیعتاً آن دلالت غیر وضعی نیست اگر آن جهت دلالت غیر وضعی منحصر به یکسری جهات خاصه‌ای بود مثلاً یا به جهت انصراف بود یا به جهت اشراب و تقدیر بود یا نکات دیگری که ما عرض می‌کنیم اگر همه این نکات را حذف کردیم وضع تعیّن پیدا می‌کند این کلیت روشی که در این بحثها دنبال می‌شود البته این را عرض کردم یک روش کلی هست اما در مورد بعضی از این روشها بحثهای خاص هم وجود دارد یک روشهای خاص هم وجود دارد.

پرسش: چیزهای غیر از وضع که احتمالش هست آنها را داریم ما ... پاسخ: حالا گوش کنید مثلاً ما گفتیم که ممکن است یکی به جهت انصراف باشد یکی به جهت سیاق باشد احتمال دارد این دلالت ناشی از انصراف باشد یکی این دلالت ناشی از سیاق باشد ممکن است این دلالت ناشی از تضمین باشد این انصراف یک زمینه‌هایی دارد مثلاً اگر ما گفتیم انصراف فقط در موارد تناسبات حکم و موضوع هست این تناسبات حکم و موضوع را در نظر می‌گیریم که اگر حذف شد باز هم انصراف این دلالت هست یا نیست اگر دیدیم با حذف آن تناسبات حکم و موضوع انصراف نیست دلالت نیست می‌فهمیم دلالت انصرافی نیست ولی اگر باز هنوز موجود بود ممکن است آدم انصرافی باشد ممکن هم وضعی باشد اثبات

نمی‌شود که حتماً وابسته به آن انصراف هست با نفیش نفی دلالت انصرافی می‌شود ولی با اثبات

پرسش: از آن ناحیه پاسخ: از این ناحیه ...

حالا مثلاً این احتمال هم اگر وجود داشته باشد که این به جهت سیاق هست خب سیاق را شما تغییر می‌دهید که ببینیم آیا باز این دلالت موجود است یا موجود نیست اگر دلالت سیاقی باشد باید در مواردی که سیاق نیست موجود نباشد به اصطلاح آن طرف قضیه را می‌خواهم بگویم اگر در مواردی که سیاق نباشد باز موجود باشد می‌فهمیم به سیاق ربطی ندارد همین طور فرض کنید تضمین، اشراب، نکات دیگری که عرض کردم این نکات هر کدامشان تحلیلش به ما این کمک را می‌کند که ما بفهمیم که چطوری این احتمال را بتوانیم دفع کنیم دفع احتمال را به ما کمک می‌کند نه اثبات احتمال را .

پرسش: آخرش چی ... پاسخ: آخرش اگر فرض کنید که غیر از وضع سه احتمال دیگر موجود بود احتمال داشت که دلالت انصرافی باشد احتمال بود دلالت سیاقی باشد احتمال بود دلالت مثلاً به جهت تضمین باشد اگر نفی کردیم احتمال تضمین را، احتمال سیاق را، احتمال انصراف را خب تعیّن پیدا می‌کند در دلالت وضعیه. این روش کلی بحث در تمام

پرسش: این معنایش این است که همه چیزهایی که ما توانستیم ... پاسخ: بله همین طور است در واقع این نکته را هم که یک نکته دیگری باشد که ما آن نکته را کشف نکرده باشیم این با توجه به اینکه نوعاً ما به نکات وضعی و نکات ... خودمان عرفی هستیم نحوه دلالتها را واقف هستیم آن احتمال این قدر ضعیف می‌شود که احتمال اعتناء نمی‌شود به خصوص اگر ما در مثالهای مختلف این مطلب را پیاده کردیم این مطلب واضح‌تر می‌شود. این کلیت روش بحث هست البته عرض کردم در بعضی از این اقسامی که می‌خواهیم ذکر کنیم یک بحثهای خاص دیگری هم وجود دارد آن بحثهایش جدای از این روش کلی هست. مثل در لفظ تقدیر لفظی که یکی از راههای شناخت تقدیر لفظی تأثیر تقدیر لفظی در

اعراب کلام هست تغییری که اعراب می‌کند می‌تواند آن بحث تقدیر لفظی را به دنبال بیاورد.

خب این مروری بود بر سیر کلی بحث از ابتدا تا اینجا. ما رسیدیم به انصراف در مورد انصراف عرض کردم که انصراف به تناسبات حکم و موضوع خب طبیعی که انصراف ایجاد بشود این تناسبات حکم و موضوع را یک مقداری دقیق‌تر به این نگاه کنیم در واقع ناشی از یک نکته دیگر، به تعبیر دیگر تعبیر کنیم شاید بهتر باشد آن بحث ارتکازات شرعیه و عرفیه است ارتکازات شرعیه و عرفیه آن هست که این تناسبات حکم و موضوع را ایجاد می‌کند یعنی وقتی مثلاً یک نمونه‌اش را عرض بکنم یک عبارتی از مرحوم آقای حکیم را برایتان می‌خوانم این را ملاحظه بفرمایید مرحوم آقای حکیم در مستمسک ج1، ص191، می‌فرمایند که «لیس هذا الانصراف ناشئاً من أنس الذهن بالمقید لسبب من الأسباب الخارجیة،- من غلبة أو محبة أو نحوهما- لیکون من الانصرافات البدویة التی لا یعول علیها فی رفع الید عن الإطلاق. بل هو ناشئ من المناسبات الارتکازیة العرفیة التی یعول علیها فی تقیید المطلق»

پرسش: موضوعش چی هست؟ پاسخ: الان یادم نیست موضوعش چی هست. در ج1، ص191 است.

یا مثلاً یک تعبیر دیگری دارد که «لانصراف نصوص التطهیر بالماء عن الماء النجس، بملاحظة الارتکاز العرفی علی أن الفاقد لا یعطی» ادله‌ای که مثلاً گفته که «اغتسل بالماء» یا «اغتسل» گفتند که این منصرف است به ماء پاک چون عرف ماء نجس را مطهر نمی‌داند.

پرسش: ... پاسخ: مناسبت حکم و موضوع باعث می‌شود انصراف را ایجاد کند مناسبت حکم و موضوع علت هست برای انصراف خب بحث این بود که این مناسبت حکم و موضوع در واقع یعنی آن ارتکاز عرفیه‌ای که در این طور موارد وجود دارد بعضی وقتها بحث ارتکاز شرعیه هست یک سری چیزهایی ممکن است ما بگوییم که مثلاً در شرع می‌گوید سجده کن بر مثلاً محل مَسجَد در مرتکز چیز باید پاک باشد امثال اینها. این منشأ بشود برای یکسری ارتکازات خب به

نظر می‌رسد که با این توضیحی که در مورد این سنخ انصراف داده شد این انصراف در واقع بازگشت به اطلاق مقامی دلیل واحد می‌کند و خودش یک نکته تازه‌ای نیست آن توجه بفرمایید ما در بحث اطلاق مقام دلیل واحد این مطلب را متذکر شدیم حالا بعد از این بیشتر بعضی از مصادیقش را عرض می‌کنیم در این بحث آن این است که یکی از نکاتی که منشأ اطلاق مقامی می‌شود آن این است که اگر یک دلیلی داشته باشیم این دلیل موضوعش افراد متعارفه‌اش افرادی باشد که مخاطبین آن دلیل بما هم عقلاء یا بما هم متشرعه در مورد آن افراد متعارفه یک ارتکاز خاصی داشته باشند این دلیل منصرف می‌شود به آن افراد مرتزکه به طوری که اگر متکلّم بخواهد بر خلاف او رفتار کند باید تصریح کند در واقع سکوت از ذکر خصوصیت منشأ شکل‌گیری یک دلالت می‌شود فرض کنید که در مواردی که شارع مثلاً می‌گوید «المریض لا یجب به الصوم» این مثال معروفی که ما در این بحث برای انصراف زیاد تکرار می‌کنیم می‌گوییم این به تناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که مراد مریضی باشد که یضرّ علیه الصوم اگر شارع بخواهد بگوید نه من مطلق مریض را روزه را از او برداشتم باید چکار کند؟ باید تصریح کند. بگوید «المریض الذی یضرّ به الصوم أو لا یضرّ لا یجب علیه الصوم» اینکه ما الان مفهوم الذی یضرّ به الصوم را می‌فهمیم ناشی از این است که شارع سکوت کرده از آن قید آوردن و این خودش یکی از مراتب دلالت سکوتی هست که سکوت متکلّم منشأ می‌شود که اطلاقات به آن فرد مرتکز ... نفس تعارفی که افراد متعارفه دلیل یک شکل خاصی هستند منشأ انصراف نمی‌شود تعارفی که با یک ارتکازی متناسب این حکم همراه هست. ببینید ما در واقع این حکمی که داریم اینجا حکم عدم وجوب صوم است، عدم وجوب صوم، عرف یک ارتکازی دارد آن ارتکاز این هست که نسبت به کسی که بیمار هست نباید سخت گرفت، سختگیری نسبت به بیمار مناسب نیست خب این سختگیری نسبت به بیمار مناسب نیست باعث می‌شود وقتی ما می‌گوییم المریض لا یجب علیه الصوم این را مصداقی از مصادیق آن قاعده مرتکزه و قضیه مرتکزه ببینند که سختگیری بر مریض مناسب نیست پس بنابراین سختگیری بر مریض متناسب

نیست منشأ می‌شود که این قاعده مرتکزه. که این دلیل در ظرف سکوت از قید مخالف ارتکاز به آن شیء مرتکز بشود این اطلاق مقامی یعنی همین. اطلاق مقامی دلیل واحد یعنی جایی که متکلّم بر خلاف این اطلاق اگر بخواهد اراده کند باید تصریح کند. اطلاق مقامی دلیل واحد این هست که به نظر عرف متعارف بیان کردن خلاف این معنی بدون تصریح شایسته نیست.

پرسش: با همه ظهورات می‌آید پاسخ: در جاهای مختلف ممکن است این بحث اطلاق مقامی دلیل واحد مطرح باشد

پرسش: ... پاسخ: حالا شمّ‌الفقاهه یعنی شاید ارتکاز متشرعی یعنی آن چیزی که مجموع ادله به عنوان یک ارتکاز متشرعی شکل گرفته آن شاید به همین بازگشت کند.

خب این بنابراین به نظر می‌رسد که بحث انصراف را از زیر مجموع اطلاق مقامی بگیریم شاید مناسب‌تر باشد. حالا یک توضیح بیشتری در مورد انصراف بد نیست عرض بکنم. قبل از اینکه این توضیح را بدهم یک مثال دیگری برای اطلاق مقامی دلیل واحد عرض بکنم مثلاً یک دلیل ما داریم که گفته که کسی که مثلاً مسّ میت کرد باید غسل بکند می‌گویند اینجا یک غسل متعارفی هست که متعارف مردم با آن سروکار دارند و آن غسل جنابت است و خصوصیات غسل جنابت مثلاً در جای خودش بیان شده اینکه می‌گویند باید غسل بکند خود این دلیل در مقام بیان این نیست که کیفیت غسل مسّ میت مثل غسل جنابت است خود این. ولی اگر کیفیتش متفاوت بود باید در مقام بیان قرار می‌گرفت یعنی را گرفته کیفیت غسل مسّ‌میت متفاوت با غسل جنابت بود باید در مقام بیان قرار می‌گرفت در همین در فرض کنید که یک بنده خدایی آمده محل ابتلاءاش هم همین دلیل است آمده می‌گوید که من مسّ میت کردم چکار کار باید بکنم؟ اینجا می‌گوید «اغتسل» این را هم در نظر بگیرید که اگر بر خلاف او بود باید در همین دلیل بیان می‌کرد نمی‌خواهیم بگوییم الان این خودش می‌خواهد بگوید که «اغتسل کغسل الجنابة» نه خود این در مقام بیان این خصوصیات نیست ولی اگر بر خلاف این مطلب بود باید ذکر می‌کرد این یک مدلی هست به طور کلی اطلاق

مقامی دلیل واحد در جایی نیست که متکلّم در مقام بیان اطلاق باشد این بر خلاف مثلاً اطلاقات لفظ که ما می‌گوییم متکلّم در مقام بیان اطلاق است این جزء مقدماتش نیست ولی معنای خلاف اطلاق اگر اراده می‌کرد او باید در مقام بیان می‌آمد اگر حکم ثبوتی بر خلاف آن مقتضای اطلاق بود او باید بیان می‌شد و در مقام بیان بر می‌آمد که من این را زیاد مثال می‌زنم می‌گویم که مثلاً یک بنده خدایی دارد یک قضیه را نقل می‌کند می‌گوید امروز رفتیم حرم آقای جوادی آملی را در حرم دیدیم مثلاً خدمتشان رسیدیم می‌گویند آقای جوادی آملی که همیشه آراسته و مرتب هست این موقع عباءیش را چپکی پوشیده باشد قطعاً جلب توجه من می‌کنم و این را ذکر می‌کنم الان که من دارم می‌گویم من آقای جوادی آملی را دیدم در مقام بیان این نیستم که آقای جوادی آملی هم عباءیش آراسته بود نه بحث این است که اگر آن خلاف مقتضای اطلاق وجود داشت آن موقع جلب توجه من می‌کرد در مقام بیان برمی‌آمدم و آن را ذکر می‌کردم یعنی چیزش این است در مقام بیان بودن به آن معنی شرطش نیست ولی اگر معنای خلاف معنای اطلاقی اراده شده بود در مقام بیان می‌آمدم که همین باعث می‌شود که من بفهمم که آن معنای غیر اطلاقی نبوده است که در مقام بیان برنیامده‌ام و این باعث می‌شود یک مفهومی در جمله شکل بگیرد یک مفادی برای جمله ما ایجاد بشود.

پرسش: می‌گویند مستقیم در مقام بیان نبوده ولی به گردنش می‌گذارند اگر نخواهد بگوید پاسخ: به این معنی که ما می‌دانیم که این متکلّم اگر آن خصوصیت دیگر بود در مقام بیان می‌آمد و سکوت این دالّ بر معنایی هست و سکوت این یک دلالت عرفیه دارد یعنی سکوت من از قید، نه اینکه کلام من دالّ است دالّ سکوت است چون اگر غیر این بود سکوت نمی‌کردم حالا که سکوت کردم پیداست که آن نبوده گاهی اوقات سکوت یک دلالت عرفیه دارد اینکه ما می‌گوییم اطلاق مقامی که از سنخ دلالت سکوتیه است به خلاف اطلاق لفظی

پرسش: در مقام بیان هست منتهی در مقام بیان ... پاسخ: نه الان در مقام بیان نیست اگر بر خلاف این بود در مقام بیان برمی‌آمد حالا که سکوت کرده می‌فهمیم که

پرسش: شاید بشود گفت در واقع سکوت آن مانعیت را یعنی باعث شده مقتضی کار خودش را ... پاسخ: مقتضی نیست خود سکوت ...

پرسش: آن که در واقع مقتضی این هست که این دلالت ... آن چیزهایی که مردم در ذهنشان دارند ... پاسخ: نه اصلاً نه گوش کنید من این مثالی که می‌خواهم بزنم این مثال انصراف نیست می‌خواهم سنخه اطلاق مقامی را عرض بکنم. انصراف هم در همین مایه است یعنی انصراف منشأ می‌شود که در واقع آن ارتکاز عقلائی به گونه‌ای هست که اگر من متکلّم مرادم بر خلاف آن ارتکاز بود ذکر می‌کردم

پرسش: حالا که ذکر نکردم گذاشتم مقتضی کار خودش را بکند پاسخ: آن دالّ بر چیزی نیست چون در مقام بیان آن جهت ممکن است نباشم آن مقتضی چیزی نیست

پرسش: نه می‌خواهم بگویم آن ارتکازات عرفیه ... پاسخ: نه آن ارتکازات دالّ بر چیزی نیست نه بحث من این است که این ...

ممکن است از این جهت بین موارد بگوییم انصراف فرق دارد با موارد دیگر اطلاقات مقامی بگوییم اطلاق مقامی در جایی هست دالّ بر مطلب خود سکوت و سکوت جزء المقتضی است یا تمام المقتضی است اصلاً. مقتضی دلالتی آن هست اما در جایی که حالا آنجا هم البته

پرسش: ... پاسخ: نه آنجا هم در مقام بیان که نیست

پرسش: نه آنجا که اطلاق فهمیده می‌شود ... پاسخ: مگر بگویید آنجا هم این نکته عقلائیه \_ همه اینها هم نکته ارتکازی است \_ که انسان عرفی حالتهای نادره را در گزارش خودش درج می‌کند این خودش یک قانون عقلائی هست که یک انسان عرفی حالتهای ویژه‌ای را که در حادثه می‌بیند آن را ذکر می‌کند این در واقع یک نوع ارتکاز است این باعث که می‌شود که حالا که سکوت کرد پیداست حالت غیر متعارفی وجود نداشته است آن هم بگوییم از باب ارتکاز بدانیم اینها همه را از یک سنخ بدانیم در واقع یک ارتکاز عقلائی است یک رسم عقلائی وجود دارد رسم عقلائی این هست که انسان عرفی حالتهای غیر عادی را تذکر می‌دهد پس بنابراین لازمه عرفی بودن متکلّم این هست که اگر غیر او باشد بیان کند بنابراین

عرف از کلام این آقا با توجه به اصالة العرفیه می‌فهمد که آن حالت غیر متعارف وجود نداشته است خب این را اگر بگوییم این هم در واقع یک نوع شبیه همین ارتکاز است یعنی اطلاقات مقامی و ارتکازات همه‌شان به یک نکته واحد بازمی‌گردد خب حالا فردا این را توضیح می‌دهم در مورد انصراف بعد برویم به سایر بحثها که آیا اقسامی که برای انصراف ذکر کردند کدامش معقول هست اصلاً آیا علّو افراد دنو افراد نمی‌دانم این طور چیزهای مختلفی که گفتند اینها را می‌توانیم برایش تصویر کنیم ما در جلسه قبل این مطلب را متذکر شدیم که انصراف به جهت تناسبات حکم و موضوع که خب معقول است انصراف به جهت کثرت استعمال،‌آن هم گفتیم معقول است گفتیم مانعی ندارد حالا خارجاً‌هست یا نیست آن را خب مواردش را دید اثبات و نفیش چیزی ... ولی معقول است یک چیزی هست که کاملاً معقول است توضیحی که جلسه قبل دادیم. انصراف به جهت کثرت وجود و غلبه خارجی وجود آن به تنهایی اصلاً معقول نیست با همین توضیحی که حاج آقا هم ذکر کردند غلبه وجود منشأ می‌شود که تناسبات حکم و موضوع انصراف بیاورد تناسبات حکم و موضوع در غیر صورت غلبه وجود نمی‌تواند مؤثر باشد یعنی مجرد تناسبات حکم و موضوع معمولاً باعث می‌شود تناسبات حکم و موضوع باعث می‌شود که دلیل منصرف به متعارف بشود منصرف به غالب بشود این دوتا با همدیگر مطلب را ایجاد می‌کنند.

ادامه بحث انشاءالله فردا سایر نکات را عرض می‌کنیم.

پرسش: آنجایی که مثلاً در مثال مسّ میت اصلاً اگر در مقام اصل تشریع باشد اطلاق مقامی دلیل واحد هم نمی‌آید؟ پاسخ: نه نمی‌آید.

پرسش: حالا اگر این طور نباشد در مقام بیان اصل تشریع نباشد آنجا هم مثل اطلاق لفظی می‌ماند دیگر در مقام بیان هست پس ... پاسخ: نه این نکته را من می‌خواهم بگویم، می‌خواهم بگویم اطلاق مقامی متوقف نیست بر در مقام بیان بودن حالا بعضی وقتها در مقام بیان هم هست گاهی اوقات در مقام بیان یعنی حتماً در موارد اطلاق مقامی لازم نیست حتماً در مقام بیان باشد

پرسش: یعنی متکلّم باید ملتفت باشد به آن؟ ... پاسخ: بله طبیعتاً‌فرع آن است که باید ملتفت باشد دیگر

پرسش: آخر در مورد معصوم یک چیز کلی داریم ... پاسخ: در مورد معصوم آن مطلب، ما این بحث اطلاق مقامی که داریم در هر متکلّمی هست

پرسش: ... پاسخ: نه آن به هر حال یک نوع التفاتی در موردش وجود دارد آن خلاف آن چیز هست ... غیر معصوم فرض کنید آن ممکن است متکلّم اصلاً توجه به این نکته نداشته باشد.

 «و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»